

کنایه در قرآن تحلیل داستان حضرت یوسف (ع)

مستنصر میر
ابوالفضل حری

قرآن اساساً متنی دین‌شناختی است و از یک نظر بسیار بنیادین اثری ادبی نیز به شمار می‌رود. مسئله این نیست که قرآن را شاهکاری ادبی ندانند، چه غیر مسلمانان و نیز مسلمانان به این نکته واقف‌اند. مسئله این است که بحث درباره‌ی جنبه‌ی ادبی قرآن معمولاً محدود به این دیدگاه است که قرآن غیر مؤمنین را چنین به مبارزه می‌طلبد که اگر فکر می‌کنند قرآن کلام بشر است نه کلام خداوند، اثری مثل آن پدید آورند. محققین مسلمان بعداً تقلیدناپذیری قرآن را در قالب نهضتی تمام و کمال مطرح کردند. تقلیدناپذیری قرآن به تقلیدناپذیری در سبک و زبان تعبیر شد، حاصل تلاش برای اثبات این ادعا از نظر جان‌مایه و ساختار دین‌شناختی بود.

در آثار زیادی به بی‌نظیری قرآن اشاره شده است. کتاب اعجاز القرآن، اثر ابوبکر محمدبن‌الطیب الباقلانی (۱۰۱۳-۹۵۰)، از جمله آثار شناخته شده است که به تقلیدناپذیری قرآن می‌پردازد. درست است که این کتاب با شدت و حدت دیدگاهی دین‌شناختی را [درباره‌ی تقلیدناپذیری قرآن] مطرح می‌کند، اما نمی‌توان گفت درباره‌ی جنبه‌های ادبی و ریطوریقایی قرآن تحلیلی موشکافانه ارائه داده است. از همین رو، نیاز به مطالعه‌ی قرآن به منزله‌ی اثری ادبی همچنان احساس می‌شود. مقاله‌ی حاضر که بر یک مؤلفه‌ی ادبی - کنایه در سوره‌ی یوسف (ع) - تأکید می‌کند، گام کوچکی است برای پاسخ به چنین نیازی.

عنصر کنایه در سوره‌ی یوسف (ع) بسیار پرمایه و ژرف است. به نظر من، به عنصر کنایه در این سوره بی‌توجهی شده و حدود و ثغور آن بیش از حد ناشناخته مانده است. این جستار به پنج بخش

تقسیم می‌شود. بخش اول، خلاصه‌ای است از قصه‌ی یوسف (ع) در قرآن کریم؛ بخش دوم شرح نقد و نظرات منتخب از تفاسیر درباره‌ی کنایه در این سوره است؛ بخش سوم تجزیه و تحلیلی از داستان یوسف را ارائه می‌دهد؛ بخش چهارم، قصه یوسف در قرآن را - از نظر کنایه - با داستان یوسف در انجیل بررسی می‌کند؛ و در بخش آخر (بخش پنجم) نیز نتیجه‌گیری آمده است.

بخش اول: داستان

حضرت یوسف (ع) در رؤیا می‌بیند که یازده ستاره و خورشید و ماه بدو تعظیم می‌کنند. او این رؤیا را برای حضرت یعقوب بازگو می‌کند. یعقوب به یوسف توصیه می‌کند که این رؤیا را نزد برادران حسودش تعریف نکند. با این حال، برادران که در پی از بین بردن یوسف‌اند از پدر می‌خواهند که او را برای یک گردش تفریحی همراه آنان بفرستد. برادران یوسف را در چاه می‌افکنند و به یعقوب می‌گویند که یوسف را گرگ خورده است. یعقوب که می‌داند برادران دروغ می‌گویند بر آن می‌شود که بار غم و هجران یوسف را تحمل کند. در همین حال، افراد کاروانی یوسف را از چاه بیرون می‌آورند و به شخصی می‌فروشند که قرآن او را عزیز (قدرت‌مند) می‌نامد. ما از عزیز با نام انجیلی‌اش، یعنی پوتیخار، نام می‌بریم. همسر پوتیخار سعی می‌کند که یوسف را اغوا کند و دیگر زنان مصری نیز از عهده‌ی این امر بر نمی‌آیند. یوسف به زندان می‌رود در زندان یوسف رؤیای دو هم‌زندانی خود را تعبیر می‌کند، اما آن زندانی که یوسف آزادی او را قریب‌الوقوع پیش‌بینی کرده فراموش می‌کند که از او در پیش فرمان‌روای مصر یادی کند. از این رو مدت اقامت یوسف در زندان به درازا می‌کشد. یوسف رؤیای فرمان‌روا را تعبیر می‌کند. از پس هفت‌سال سرسبزی و وفور نعمت هفت‌سال خشک‌سالی خواهد آمد. همچنین یوسف برای روزهای قحطی برنامه‌ای پیشنهاد می‌کند. فرمان‌روا یوسف را آزاد می‌کند، اما ابتدا لازم است که بی‌گناهی خود را اثبات کند. یوسف که از گناه تبرئه شده است حکم‌ران مصر می‌شود. وقتی قحطی و خشک‌سالی برادران یوسف را به مصر می‌کشاند، یوسف از آنان می‌خواهد که در سفر بعدی بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند. یعقوب که به برادران بی‌اعتماد است با بی‌میلی موافقت می‌کند تا بنیامین همراه برادران راهی دیار مصر شود. یوسف به‌طریقی بنیامین را نزد خود نگه می‌دارد و دیگران را راهی دیارشان می‌کند. یعقوب محنت‌زده برادران را برای یافتن یوسف و بنیامین راهی سفر می‌کند. یوسف از هویت خود نزد برادران پرده برمی‌دارد و آنان را می‌بخشد و در آخر تمام خانواده در مصر گرد هم جمع می‌آیند و در آنجاست که اعضای خانواده یوسف را تکریم و تعظیم می‌کنند و بدین‌وسیله رؤیای یوسف به حقیقت می‌پیوندد.

بخش دوم: تفاسیر

در این بخش، به دو تفسیر مسلمانان از این داستان اشاره می‌کنم. بدون شک عمده‌ی تفاسیر قرآن به عناصر کنایه در داستان یوسف (ع) اشاره کرده‌اند. متن زیر از تفاسیر قطبی و نمونه‌ای درخور از این‌گونه تفاسیر است. قطبی در تفسیر آیه‌ی «والله

غالب علی امره» (و خدا بر کار خویش چیره است) می نویسد:

عالمان درباره‌ی این آیه گفته‌اند: خدا بر کار خویش از این رو غالب است که یعقوب به یوسف می‌گوید که رؤیایش را برای برادران بازگو نکند، اما حکم خداوند همیشه چیره است. بنابراین یوسف رؤیا را برای برادران تعریف می‌کند. پس برادران کمر به قتل او می‌بندند اما حکم خداوند چیره می‌شود. از این رو، یوسف به پادشاهی می‌رسد و برادران بر او تعظیم می‌کنند. آنگاه برادران آرزو می‌کنند که مورد توجه خاص پدر قرار بگیرند اما حکم خداوند چیره می‌شود بنابراین پدر نسبت به برادران یوسف همچنان بی‌مهری نشان می‌دهد و حتی پس از هفت یا هشت سال پدر همچنان چشم به راه یوسف می‌ماند. سپس برادران به این فکر می‌افتند که [پس از ناپدیدکردن یوسف] نیکوکار شوند اما حکم خداوند چیره می‌شود، بنابراین آنان گناه خود را فراموش کرده و بر این فراموش‌کاری اصرار می‌ورزند تا این که سرانجام پس از گذشت هفتاد سال در برابر یوسف به پدر عرض می‌کنند که ما سخت در اشتباه بودیم. آنگاه برادران سعی می‌کنند با سر دادن گریه و آوردن پیراهن خونین یوسف پدر را فریب دهند [اما حکم خداوند چیره می‌شود] و یعقوب از فریب برادران ایمن می‌ماند.

سپس برادران سعی می‌کنند که با حربه و فریب عشق پدر را نسبت به یوسف کم کنند اما حکم خداوند چیره می‌شود و مهر و علاقه‌ی یعقوب به یوسف دوچندان می‌شود. سپس همسر عزیز مصر فکر می‌کند که اگر در گفتار بر یوسف پیشی بگیرد یوسف را از آن خود می‌کند اما حکم خداوند چیره می‌شود و عزیز مصر از همسرش می‌خواهد که از گناه خود استغفار کند چرا که در اشتباه بوده است. سپس خود یوسف سعی می‌کند که به‌طریقی خود را از زندان آزاد کند [و هم زندانی از او نزد پادشاه وساطت کند] اما حکم خداوند چیره می‌شود و پیش خدمت فراموش می‌کند که نزد پادشاه از یوسف نامی بر زبان آورد و از این رو یوسف سالیان متمادی در زندان می‌ماند.

متن بالا نمونه‌ای گفتنی از درهم‌تنیدگی اجزای مختلف به‌واسطه‌ی مضمونی اصلی است [حکم خداوند چیره می‌شود] که در ضمن از جمله مضامین سوره هم محسوب می‌شود. متأسفانه این‌گونه نمونه‌ها در تفاسیر قرآنی مسلمانان به‌ندرت به چشم می‌خورد. وانگهی قرطبی و دیگران تلاش چندانی نکرده‌اند که کاربرد کنایه را به‌منزله‌ی شگرد ادبی سوره مورد مذاقه قرار دهند.

۲. در موارد متعدد تفسیر سوره‌ی یوسف نه‌تنها در خود سوره، بلکه در مطالبی که از بیرون برای تفسیر سوره استفاده می‌شود نیز به عنصر کنایه اشاره می‌شود. در نمونه‌ی زیر از تفسیر مجاهد، یوسف در پاسخ به خواسته‌ی هم‌زندانان خود که وی را بسیار دوست دارند از آنان خواهش می‌کند که این قدر به او ادای احترام نکنند.

ترا به خدا این قدر مرا گرمی ندارید چرا که پیش نیامده که کسی مرا دوست بدارد و به‌گونه‌ای اسباب رنج و زحمت مرا فراهم نکرده باشد. عمه‌ام مرا دوست می‌داشت و از این دوست داشتن چه نصیب من شد جز درد و غصه. پدر مرا گرمی می‌داشت و جز رنج مرا نصیب نبود. همسر

عزیز مصر به من نظر داشت و این است سرنوشت من. پس مرا دوست ندارید و خداوند شما را رحمت کناد!

این که یوسف با توجه به حوادث زندگی خود چنین درخواستی را مطرح کند، چندان دور از ذهن نمی‌نماید. اما مشکل این‌جاست که این درخواست یوسف در هیچ کجای قرآن نیامده است. براساس روایتی دیگر، که آن هم هیچ استناد قرآنی ندارد، هم‌زندانان به یوسف می‌گویند که برای آزمودن یوسف در تعبیر رؤیا از خواب‌های خود برای او سخن رانده‌اند، و در نتیجه یوسف با کنایه‌ای تلخ اظهار می‌دارد که رؤیاهای آن دو به وقوع خواهد پیوست. حتی در تفسیر قرطبی که در بالا بدان اشاره کردیم بازگویی رؤیا برای برادران از جانب یوسف – چه یوسف اندرز پدر را فراموش کرده باشد چه آن را نادیده گرفته باشد – استناد قرآنی ندارد.

شاید چندان منصفانه نباشد اگر بخواهیم تفاسیر مسلمانان را به دلیل نپرداختن به عنصر کنایه در سوره‌ی یوسف مورد انتقاد قرار دهیم. شیوه‌ی تحلیل تفاسیر به گونه‌ای بوده که دست مفسرین را به نحوی می‌بست و نمی‌توان انتظار داشت که مفسرین قرآن را به طریقی که ما امروز رضایت‌مندانه و محتمل قرائت می‌کنیم، قرائت می‌کردند. با وجود این، آنچه از دست ما برمی‌آید این است که متن قرآن را از منظری جدید برکاویم و در این راه از شگردها و صناعات جدید بهره ببریم.

بخش سوم: کنایه

کنایه و کارکرد آن

می‌توان کنایه‌ی اصلی در داستان یوسف (ع) را در این گزاره خلاصه کرد که «خداوند شر بشری را به خیر بدل می‌کند.» تلاش برادران برای به فراموشی سپردن یوسف او را به اوج قله‌ی شهرت و عزت می‌رساند و برادرانی که طرح و توطئه می‌چینند تا یوسف را از میان بردارند در پایان مورد شفقت و مهربانی برادر قرار می‌گیرند.

در داستان یوسف در برابر برنهاد خداوند شر بشری را به خیر بدل می‌کند. برنهاد دیگری مطرح می‌شود: گاهی اوقات بی‌گناهی به گزند ناحق ختم می‌شود و البته در پایان همین گزند به خیر و خوبی بدل می‌شود. هرچند در داستان یوسف برنهاد اول، برنهاد دوم را تحت‌الشعاع خود قرار داده است و هر دو به یک برنهاد کلی ختم می‌شوند. چیرگی نهایی از آن خداوندی است که به حتم خواسته‌های خود را متحقق می‌کند. «والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون» و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند (آیه ۲۱).

این که خداوند چیره است و همیشه خواسته‌های خود را عملی می‌کند نه فقط مضمون خاص سوره یوسف است، بلکه در سایر سوره‌های قرآن نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد. آنچه در خصوص سوره‌ی یوسف شگفت می‌نماید این است که چگونه این مضمون به واسطه‌ی کاربرد مستمر کنایه عینیت می‌یابد. اساس کنایه بر تقابل استوار است – تقابل میان امید و نتیجه‌ی کار، اراده و عجز، واقعیت و ادراک از واقعیت. سوره‌ی یوسف با توسل به تقابلهای مختلف که جملگی در راستای طرح و

نقشه‌ی الهی رنگ می‌بازند، مفهوم خود را نه بالصراحه که بالکنایه مطرح می‌کند. فقط با نفی چیرگی دیگر موجودات است که نتیجه‌ی نهایی حاصل می‌آید: «و فقط خدا چیره است.»

از یک نظر در داستان یوسف کسی بازنده نیست: یوسف گم‌گشته فرمان‌روای مصر می‌شود، یعقوب محنت‌زده بینایی خود را بازمی‌یابد و برادران مغرور و حسود در پایان داستان نور حقیقت را درمی‌یابند. پایان خوش داستان یوسف گواه این است که کنایه‌ی داستان از نوع تراژیک نیست. با این حال، کنایه‌ی داستان مسائلی را کاملاً تفهیم می‌کند، مسائلی که در سوره موجزوار به آنها اشاره شده اما در خلال داستان کاملاً شاخ و برگ می‌گیرد؛ مسائل و نکاتی نظیر: خداوند کسانی را که با یقین بدو اعتماد کرده‌اند تنها نمی‌گذارد (یوسف و یعقوب) و خداوند به کسانی که مرتکب گناه شده‌اند فرصت دوباره برای جبران گناه می‌دهد (برادران). این نکات نشان‌گر جنبه‌ای مهم از مفهوم قرآنی مرادده میان خدا و انسان است، و به‌واسطه‌ی عنصر کنایه است که این جنبه در سوره به تفصیل بیان می‌شود.

اکنون به نمونه‌های خاص کنایه، که مضامین پیش‌گفته را در خود دارند، اشاره می‌کنیم. در داستان یوسف با دو نوع کنایه سروکار داریم که با وام‌گیری اصطلاحات آر. تامسون، آنها را «کنایه‌ی رخداد» و «کنایه‌ی گفتار» می‌نامیم.

کنایه‌ی رخداد

مشخصه‌ی این نوع کنایه تقابل میان اجزای یک تک موقعیت یا میان دو موقعیت است. تقابل یا به صورت امید مطرح می‌شود که به سرانجام نمی‌رسد یا به صورت بیم‌ها و نگرانی‌هایی که بی‌اساس و پایه‌اند (موارد ۱، ۲، ۳، ۵، ۷ در ادامه، از این نوع‌اند). سوء ادراک از ماهیت حقیقی موقعیت (۲ الف و ۲ ج)؛ انجام احسن وظیفه در یک موقعیت و عدم انسجام وظیفه در موقعیتی مشابه (۲ د)؛ ناتوانی در پرهیز از خطری که شخص از آن آگاه است (۴)؛ نیروهای مخالفی که یک نتیجه به بار می‌آورند (۳ الف).

۱) نفرت برادران از یوسف از این حقیقت ناشی می‌شود که آنان خود را گروه قدرت‌مند در نظر می‌گیرند. اهمیت قدرت بدنی در زندگی قبیله‌ای – به‌گمان برادران – مایه‌ی مباهات و فخر قوم است و از همین رو، آنان می‌بایست در دیده‌ی یعقوب جای گیرند نه یوسف که فقط یک برادر (واقعی) دارد و از این رو بی‌پشت و پناه است. برادران گمان می‌برند که اگر از شر یوسف خلاص شوند آنگاه در چشمان پدر جای دارند. با پیش‌روی داستان، تحلیل آنان از موقعیت بسیار بچگانه و خام جلوه می‌کند و قصد و طرح آنان علیه یوسف، که زاده‌ی چنین تحلیلی است، نه فقط عقیم می‌ماند که نتایجی دقیقاً برخلاف آنچه پیش‌بینی کرده بودند به بار می‌آورد. برادران فقط موفق می‌شوند که یوسف را از نگاه یعقوب، که همچنان امیدوار به دیدار اوست، مخفی کنند اما همین کار یعقوب را هرچه بیشتر به یوسف نزدیک می‌کند. یوسف که حضورش – حتی وقتی که ناپدید می‌شود – برادران را سخت کلافه کرده، موقعیت را به نفع خود تغییر می‌دهد.

۲) همراهی بنیامین با برادران در سفر به مصر به طرق متعدد، رونوشت کنایه داستان همراهی یوسف با برادران در سفر تفریحی است.

الف - برادران به قصد از بین بردن یوسف او را از یعقوب دور می‌کنند. بنیامین از این رو با آنان همراه شده است که پای مرگ و زندگی در میان است. برادران خود را صاحب‌اختیار سرنوشت یوسف می‌دانند - و البته اشتباه می‌کنند. درخصوص بنیامین برادران چون مهره‌های پیاده‌ی شطرنج در دستان یوسف‌اند و البته از این نکته کاملاً بی‌خبرند.

ب - تلاش برادران برای حفظ جان بنیامین هیچ کم ندارد از تلاش آنان برای صدمه‌زدن به یوسف. برادران در کسب اجازه از پدر برای به همراه بردن یوسف ابتدابه ساکن می‌گویند که خیرخواه اویند [قالوا یا بانا مالک تاملًا علی یوسف و انا له لنصحون: گفتند ای پدر، تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم؟ (آیه‌ی ۱۱)] و سپس عرض می‌کنند که به‌خوبی از او محافظت خواهند کرد (آیه ۱۲)، و حال آن که آنان می‌دانند که هیچ‌یک از این دو کار را نمی‌کنند.

اما وقتی درباره‌ی بنیامین با پدر صحبت می‌کنند آنان هیچ‌یک از مواردی را که درباره‌ی یوسف به پدر عرض کرده بودند، به زبان نمی‌رانند، چه می‌دانند که کلامشان نزد پدر هیچ ارج و قربی ندارد. اما ضرورت دارد که از مصر غله وارد کنند و برای همین منظور بنیامین باید آنان را همراهی کند. از این رو با اطمینانی که ذره‌ای از دست‌وپاچگی آنان نمی‌کاهد، برادران قول می‌دهند که از بنیامین محافظت کنند (آیه‌ی ۶۳). اما تمام تلاش آنان برای حفظ بنیامین در مصر نقش بر آب می‌شود (آیات ۸۰-۷۷).

ج - سفر گردشی یوسف با برادران یک توطئه است و برادران این توطئه را به‌قدری زیرکانه طرح‌ریزی کرده‌اند که حتی یعقوب را هم وادار به پذیرش خواسته‌ی خود می‌کنند. اما درخصوص بنیامین گرچه طرح و توطئه‌ای در کار نیست، یعقوب از تمام توطئه‌ها و دسایس برادران خبر دارد [آیا همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم، بر او امین سازم؟] (۳) کنایه زندگی یوسف را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

الف - تاجرانی که یوسف را از چاه بیرون می‌آورند نسبت به سرنوشت او بسیار بی‌تفاوت‌اند (آیه‌ی ۲۵) [و او را به بهای ناچیزی - چند درهم - فروختند و در آن بی‌رغبت بودند.] عدم رغبت تاجران به یوسف در تضاد با رغبت بیش از حد همسر پوتیخار به یوسف قرار دارد و نیاز به گفتن ندارد که هیچ‌یک از این موارد مقبول طبع یوسف نمی‌افتد.

ب - اگر یوسف در پی فرو افتادن در چاه زندگی خود را از دست رفته می‌بیند، بعداً معلوم می‌شود که این نگرانی بی‌اساس است چرا که به‌زودی از چاه نجات می‌یابد. و اگر احساس می‌کند با درآمدن به خانه‌ی پوتیخار امنیت پیدا کرده است این احساس خیلی زود به نومیدی بدل می‌شود.

ج - پوتیخار اتهام همسر خود را علیه یوسف قبول ندارد. درواقع او خیلی زود می‌فهمد که همسرش مقصر است؛ و بنابراین او را سرزنش کرده و از یوسف می‌خواهد که کل ماجرا را فراموش کند. اما

درست در موقعی که یوسف احساس می‌کند از گناه تبرئه شده است به زندان فرستاده می‌شود. چرا که خبر به‌زودی در شهر خواهد پیچید و حیثیت و آبروی پوتیخار نقل مجالس می‌شود. از این رو، یوسف باید به پشت میله‌های زندان برود به این امید که مردم قضیه را فراموش کنند یا این که یوسف را مقصر بدانند و برایش درخواست مجازات کنند. در هر دو صورت، یوسف بی‌گناه است که مجازات می‌شود.

د - از این گذشته، یوسف در تعبیر رؤیا مهارت دارد. او رؤیای هم‌زندانان خودش را به‌درستی تعبیر می‌کند. تعبیر یوسف از خواب پادشاه، مصر را از خطر قحطی می‌رهاند. با این حال، او که خود از مصیبت و محنت مصر جلوگیری می‌کند قادر نیست که از رنج‌ها و آلام خود بکاهد، چه او که به‌امید وساطت هم‌زندانی‌اش نزد پادشاه است، به کل فراموش می‌کند که از خداوند یادی به میان آورد (آیه ۴۲).

البته قصد قرآن این است که نشان بدهد مهارت یوسف در تعبیر رؤیاها موهبتی خدادادی است و این که او قادر نیست آینده‌ی خود را ببیند. اما کنایه این جاست: مردی که شهری را از بلایی می‌رهاند قادر نیست آینده‌ی خود را پیش‌بینی کند. و شاید گاهی هم پیش آمده باشد که یوسف از خوابی که در کنعان دیده است، بسیار متعجب شود. آیا حقیقت دارد که رؤیاها درست از آب درنیايند؟ اگر یوسف این‌گونه فکر کرده باشد آنگاه کنایه این خواهد بود که از پس و دل رنج‌هایی که یوسف تحمل کرده خوشبختی و سعادت بیرون خواهد آمد.

۴) در حالی که درخصوص یوسف کنایه این است که او خود از دیگران مراقبت می‌کند اما برای خود کاری از پیش نمی‌برد، درخصوص یعقوب کنایه این خواهد بود که او دقیقاً می‌داند که از چه چیز باید مراقبت کند اما کاری از دستش بر نمی‌آید. علم یعقوب به این که خطری در کمین است به او کمک نمی‌کند که در عمل دست به کاری زند. یعقوب به زیرکی می‌داند که برادران ممکن است به هر حيله‌ای متوسل شوند تا به یوسف آسیب برسانند. بنابراین اولین کاری که می‌کند این است که پس از شنیدن رؤیای یوسف بدو هشدار می‌دهد که از این ماجرا چیزی به برادرانش نگوید (آیه ۵) و پس از آن است که درباره‌ی خواب یوسف اظهار نظر می‌کند (آیه ۶). با این حال یعقوب نمی‌تواند جلوی طرح و توطئه‌ی برادران را بگیرد. بنابراین هدف از کنایه درخصوص یوسف و یعقوب تأکید دوچندان بر این مضمون قرآنی است که «تمایز یا برتری فرد موهبتی خدادادی است و به کار گرفتن این موهبت به میل و اراده‌ی خداوند بستگی دارد.»

۵) نیش و کنایه‌های زنان مصری به همسر پوتیخار مبین این است که اگر آنان به جای همسر پوتیخار بودند با یوسف چنین رفتار نمی‌کردند. اما همین زنان زودتر از همسر پوتیخار (آیه ۵۱) از [زیبایی یوسف] در شگفت می‌مانند (آیه ۳۱).

کنایه‌ی گفتار

در سوره‌ی یوسف به کلمات و عباراتی برمی‌خوریم که در نوع خود کنایه‌اند.

۱) همان‌گونه که گفتیم، برادران بر «قدرت و توان» خود می‌بالند و همین غرور است که آنان را به مکر و حيله عليه يوسف سوق می‌دهد. با پایان داستان، غرور برادران نیز به طرزی تاثیرگذار رنگ می‌بازد و آنان مورد شفقت و مهربانی یوسف که «عُصْبَه» نیست، قرار می‌گیرند.

چدا از رنگ‌باختنِ غرور برادران در بافت گسترده‌تر داستان، خود واژه‌ی عُصْبَه نیز معنای کنایه پیدا می‌کند. در دو جای سوره به کلمه‌ی عُصْبَه اشاره می‌شود و هربار نیز برادران آن را در عبارت «و نحن عُصْبَه» (و ما گروهی قدرت‌مندیم) به کار می‌برند. از این واژه ابتدا در آیه‌ی ۸ سخن به میان می‌آید: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ هنگامی که برادران او گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - که جمعی نیرومند هستیم - دوست‌داشتنی‌ترند، قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است.

در این بخش از سوره واژه‌ی «عصبه» پیش از طرح و نقشه‌ی برادران علیه یوسف ذکر می‌شود و به معنای دقیق کلمه، نشانه‌ی غرور حاصل از اعتماد به نفس است. خیلی زود، آنگاه که نقشه‌ی برادران علیه یوسف شکل می‌گیرد و آنان از یعقوب درخواست می‌کنند که یوسف را همراه آنان راهی کند، برادران سعی می‌کنند که از بار نگرانی‌های پدر درباره‌ی یوسف بکاهند: «قَالُوا لَنْ أَكَلَهُ الذُّبُّ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اَنَا أَذًا لَخَابِرُونَ»؛ گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این که ما گروهی نیرومندیم، قطعاً مردانی بی‌مقدار خواهیم بود. در این‌جا عبارت «و نحن عصبه» طنین دروغینی دارد چرا که برادران مکار می‌دانند که قصدشان همان نیست که بر زبان می‌آوردند. از این رو عبارت «و نحن عصبه» در آیه‌ی ۱۴ نسبت به همین عبارت در آیه‌ی ۸ رنگ و بوی کنایه به خود می‌گیرد. وانگهی، آنگاه که برادران بنیامین را همراه خود به مصر می‌آورند و به یعقوب اطمینان می‌دهند که از او به خوبی نگهداری می‌کنند، برادران حقه‌بازانه ذکر از واژه‌ی «عصبه» به میان نمی‌آورند و فقط به این گفته اکتفا می‌کنند که «... وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ» و ما نگهبان او خواهیم بود (آیه‌ی ۶۳). سرانجام این که گفتار برادران مبنی بر ناکامی آنان در مراقبت از یوسف، آنان را بی‌مقدار جلوه خواهد داد و حقایقی را دربر دارد که از حد درک و فهم آنان خارج است؛ چرا که رشته حوادثی که از پی ناپیدی یوسف پیش می‌آید، از مقام و مرتبه‌ی آنان می‌کاهد.

۲) برادران تصور می‌کنند همین که یوسف از دیدگان یعقوب برود، از دل او هم بیرون می‌رود: «... يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ ... [یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید] تا توجه پدرتان معطوف شما گردد...» (آیه‌ی ۹). همان‌گونه که دیدیم سودای آنان نقش بر آب می‌شود. در این آیه واژه‌ی وجه (صورت) جنبه‌ی کنایه پیدا می‌کند. یعقوب از پس سال‌ها دوری و گریه بر یوسف دیدگان خود را از دست می‌دهد: ... و [یعقوب] در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سبید شد (آیه‌ی ۸۴) و از این رو حتی قادر نیست که نگاهی به برادران بیندازد. یعقوب به جای این که آنان را نگاه کند به تمامی از آنان رویگردان می‌شود، گویی حتی تاب دیدن آنان را هم ندارد. به نظر می‌رسد فقط یوسف است که ارزش نگرستن دارد. و قطعاً یعقوب فقط آنگاه که دوباره پیراهن یوسف را لمس می‌کند و به دیدار او امیدوار می‌شود بینایی خود را بازمی‌یابد. [پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره‌ی

پدرم بیفکندید (تا) بینا شود، و همگی کسان خود را نزد من آورید. و چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت: اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می‌شنوم. گفتند به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی. پس چون مژده‌رسان آمد آن پیراهن را بر چهره‌ی او انداخت پس بینا گردید. گفت: آیا به شما نگفتم که بی‌شک من از عنایت خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» [آیات ۹۶-۹۳].

۳) برادران پس از افکندن یوسف در چاه نزد یعقوب آمده داستانی دروغین به هم می‌بافند. همین که درمی‌یابند یعقوب به آنها به دیده‌ی شک می‌نگرد، لب به اعتراض می‌گشایند: «... ولی تو ما را هرچند راستگو باشیم باور نمی‌داری» (آیه ۱۷). این جمله از دو نظر کنایی است. اول این که عبارت «ولو کُنَّا صَادِقِينَ» (هرچند راستگو باشیم) از نظر دستور زبان جمله‌ی شرطی فرضی است. به معنای دقیق کلمه، این عبارت جمله‌ای محافظه‌کارانه است که برادران با وجدانی گناه‌کار آن را بر زبان می‌رانند و معمولاً نیز با تک‌گویی درونی بر زبان نیامده همراه است: «و ما می‌دانیم که راستگو نیستیم». بنابراین همین جمله در بطن گزارشی که به یوسف می‌دهند جنبه‌ی کنایی پیدا می‌کند. دوم این که این آیه جنبه‌ی آینده‌نگرانه دارد. بعدها وقتی برادران به یعقوب توضیح می‌دهند که چرا بنیامین را با خود از مصر نیاورده‌اند برادران به حتم می‌دانند که راست می‌گویند، با این حال یعقوب حرف آنان را باور نمی‌کند. از دیدگاه کنایه، گزاره‌ی «ولی تو ما را هرچند راستگو باشیم باور نمی‌داری» درست از کار درمی‌آید. برادران بی‌شبهت به چوپانی نیستند که دائم فریاد می‌زد: «گرگ! گرگ!»

۴) حرف اضافه‌ی «فوق» در آیه‌ی ۳۶ کاربردی بسیار راهبردی پیدا می‌کند: [وَ دَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَ قَالَ الْآخَرُ إِنِّيَأَرَانِي أَسْبِغُ رَأْسِي مِّنْ حَبْرٍ فَأَكُلُ الطَّيْرَ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَىٰكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ. / و دو جوان با او به زندان درآمدند. (روزی) یکی از آن دو خواب من خویشتن را به خواب دیدم که انگور برای شراب می‌فشارم و دیگری گفت: من خود را به خواب دیدم که بر روی سرم نان می‌برم و پرنندگان از آن می‌خورند. به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم].

خدمتکار شاه به یوسف می‌گوید که به خواب دیده بر روی سرش (فوق رأسی) نان می‌برد. ممکن است این تصور پیش آید که حرف اضافه‌ی «علی» (روی) از «فوق» مناسب‌تر باشد و نظر طبری هم بر این است که «فوق» در این آیه به‌جای «علی» به کار رفته است. اما این راه حل بسیار آسان‌یاب است. به نظر می‌آید در این آیه حرف اضافه‌ی «فوق» و نه «علی» رنگ و بوی کنایی دارد. مردی که روی سرش نان حمل می‌کند (Cover) و نه مردی که روی سرش نان گذاشته است (on)، مردی است که با دستان کاملاً گشوده و با سرعت به پیش می‌رود و فقط وقتی نان بالای سر مرد [و نه روی سر] قرار دارد، مرد می‌تواند به سرعت حرکت کند. خدمتکار با نان پخته‌ای که بالای سرش حمل می‌کند فقط برای به خدمت رسیدن به محضر سلطان است که چنین عجله می‌کند، و چنان که از تعبیر خواب برمی‌آید نانوا فقط با سرعت به سمت اجل خود در حال حرکت است.

۵) یوسف به برادران دستور می‌دهد که در سفر بعدی بنیامین را همراه خود به مصر بیاورند و برادران قول می‌دهند که در انجام این امر نهایت سعی خود را به کار ببندند: «او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً این کار را خواهیم کرد.» (آیه ۶۱): we will persuade our father in regard to him. واژه‌ی عربی برای we will persuade نُروِّدُ از ریشه‌ی رود است. در سوره‌ی یوسف از همین ریشه به‌طرق مختلف استفاده می‌شود و در هر مورد این کلمه با معنای تلویحی نیرنگ همراه است. بنابراین در دیدار یوسف با همسر پوتیخار و زنان مصری از این کلمه هم استفاده می‌شود: [آیه ۲۳]: ... وَ زَاوَدْتَهُ اَلَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهٖ...؛ آیه ۲۶: ... قَالَ هِیَ زَاوَدْتَنِ عَن نَّفْسِی...؛ آیه ۳۰: ... نُرَاوِدُ فَتُنَّهَا عَن نَّفْسِهٖ...؛ آیه ۳۲: ... وَ لَقَدْ زَاوَدْتَهُ عَن نَّفْسِهٖ...؛ آیه ۵۱: ... اَنَا زَاوَدْتُهُ عَن نَّفْسِهٖ...].

از این رو برادران با کاربرد این کلمه خود را در راستای اشخاص مکار داستان قرار می‌دهند. ۶) برادران به یعقوب می‌گویند که اگر بنیامین همراه آنان به مصر بیاید غلّه‌ی بیشتری به دست می‌آورند. برادران می‌گویند: ... ذلک کیل یسیر: و این (پیمانۀ اضافی نزد عزیز) پیمانۀ‌های ناچیز است (آیه ۶۵). در واقع پیمانۀ هرچه باشد ناچیز نخواهد بود.

۷) در حادثۀ‌ی پیداشدن پیمانۀ در میان بار بنیامین، بازی کلامی درخوری در می‌گیرد. از جمله‌ی این کلمات که به بازی گرفته می‌شود «سَرَقَ» (دزدیدن) است. برادران به دزدی جام متهم می‌شوند اما ارجاع عمل دزدیدن نه به جام، که به دزدی یوسف از یعقوب است. پس از آن که جام یافت می‌شود و بنیامین دزد معرفی می‌شود برادران سعی می‌کنند که با دلایل دروغین از خود دفاع کنند. استدلال آنان این است که اگر بنیامین مرتکب دزدی شده است او مثل برادر واقعی خود – یوسف که مرتکب دزدی شده – عمل کرده است. آنان هیچ نمی‌دانند که با شخص یوسف صحبت می‌کنند و به جای این که خود را از گناه تبرئه کنند شاهدی بر گناهان خود می‌افزایند.

ختم کلام

سوره‌ی یوسف، سوای بخش آغازین و پایانی، داستانی است که پی‌رنگی منسجم دارد و عناصر آن از چفت و بست محکم برخوردار است. اما چنان که دیدیم این بخش‌ها رابطۀ‌های تنگاتنگ با داستان دارد چرا که قرآن به‌واسطه‌ی همین بخش‌ها داستان یوسف را به اوضاع و شرایط مکه و دوران محمد(ص) پیوند می‌دهد. داستان یوسف در واقع یک رخداد آشکارکنندۀ منفرد را به نمایش می‌گذارد. در واقع اگر بتوان از سوره‌ای قرآنی سخن به میان آورد که ضمن طولانی‌بودن، اجزاء و بخش‌های مرتبط با هم دارد همین سوره‌ی یوسف است. اما اگر سوره‌ی یوسف از انسجام اندام‌وار برخوردار است آنگاه این پرسش مهم درباره‌ی ترکیب‌بندی کل قرآن پیش می‌آید: «آیا سوره‌های دیگر قرآن (خصوصاً سوره‌هایی که نه بخش – بخش، بلکه یک‌جا نازل شده‌اند) آیا از چنین انسجامی برخوردارند؟» در این جستار مجال چندانی نیست که این مهم دنبال شود، گرچه قرآن‌پژوهان بسیاری در عصر جدید انسجام اندام‌وار خوش‌ریختی قرآن را مورد تأکید قرار داده‌اند.

پرسش دیگر به نگرش و چشم‌انداز قرآنی مربوط می‌شود. وقتی کنایه در سوره‌ی یوسف عنصر غالب محسوب می‌شود، این مسئله پیش می‌آید که عنصر کنایه در نگرش و چشم‌انداز قرآنی نیز نقش ایفا می‌کند. اگر این حرف درست باشد آنگاه می‌توان گفت که کنایه نه فقط در سوره‌ی یوسف، که در دیگر سوره‌های قرآن نیز ابزار تعامل افکار و اندیشه‌ها محسوب می‌شود. اما اگر عنصر کنایه با تمام ویژگی‌های شاخص خود در سوره‌ای مثل سوره‌ی یوسف مورد توجه قرار گرفته است، بی‌توجهی بدان در سوره‌های دیگر امری کاملاً بدیهی است.

در ابتدای همین جستار گفتیم که قرآن صرفاً یک کتاب دین‌شناختی نخواهد بود. اما دلیل این امر فقط این نیست که جنبه‌ی ادبی قرآن تحت‌الشعاع جنبه‌ی دین‌شناختی آن قرار گرفته است، بلکه در اثری مذهبی – مثل قرآن – می‌توان جنبه‌ی ادبی را سوای جنبه‌ی دین‌شناختی آن مورد مذاقه قرار داد.